



درباره‌ی جنبش کارگری ایران و حوادث سال ۵۷، سخن فراوان گفته شده است. این بحثها عموماً حول «عدم آمادگی کارگران برای سرکردگی انقلاب»، بی‌تشکیلاتی و بی‌حزبی طبقه کارگر، هجوم سبعمانی جمهوری اسلامی در کار تار و مار نمودن مقاومت‌ها و مبارزات توده‌های کارگر، برخورد برخی نیروهای چپ به مسایل روز جنبش کارگری، و نظایر این‌ها دور زده است. موضوع کار و مضمون سیاسی مقاله‌ی حاضر از جنس گفتگوهای یاد شده نیست، یا حداقل تکرار همان بحثها در قیافه و قالبی دیگر نمی‌باشد. یک چیز بدیهی است، این که انقلاب ۵۷ در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری و در فضای جنگ و ستیز جاری دو طبقه‌ی اساسی چنین جامعه‌ای رخ داده است. طبقه‌ی کارگر در پروسه‌ی این جدال به گونه‌ای سرنوشت ساز شکست خورده است و جنبش وی به دردناک‌ترین شکل قلع و قمع گردیده است. زمینه‌های اجتماعی، طبقاتی و تاریخی این شکست باید توسط فعالین و آگاهان جنبش کارگری هر چه ژرف‌تر و طبقاتی‌تر کندوکاو شود و حاصل این کندوکاو، سلاح روز پیکار توده‌های کارگر علیه سرمایه‌داری گردد. تصور من این است، که چنین کاری به درستی انجام نگرفته است و مباحثات تاکتونی نیروهای چپ یا فعالین جنبش کارگری به چنین نتایجی منتهی نشده است. هدف از نگارش مقاله‌ی حاضر، انجام این کندوکاو است و در این گذر، تعمق در مسایل اساسی زیر مورد توجه خواهد بود.

### طبقه‌ی کارگر ایران در نقش نیروی محرکه‌ی وقوع انقلاب

با وقوع اصلاحات کاپیتالیستی دهه‌ی ۴۰،

طبقه‌ی کارگر ایران به دنبال یک تاریخ طولانی ۶۰ ساله از مبارزات پر شور و جنگ و پیکارهای دوره به دوره، این بار به عنوان یکی از دو طبقه‌ی اساسی جامعه وارد معادلات جاری مبارزه‌ی طبقاتی شد. در نگاهی ساده به تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی در ایران، می‌توان به آسانی تشخیص داد که جنبش کارگری سال‌های دهه‌ی ۴۰ از پاره‌ای جهات مشخصات جنبش شکست خورده و سرکوب شده‌ی دوران پس از کودتای سیاه ۲۸ مرداد را با خود حمل می‌کرد. کارگران اگر چه این جا و آن جا صحنه‌های پر درخششی از مبارزه و مقاومت و رویاوری با دولت بورژوازی را به نمایش می‌نهادند، اما کل طبقه‌ی کارگر درگیر یک تقابل مستمر، به ویژه درگیر یک مصاف تعرضی سنگر به سنگر و متناظر با مطالبات و انتظارات رو به توسعه علیه طبقه‌ی بورژوازی نبود. در مورد علل و زمینه‌های وجود این وضعیت می‌توان به مسایل معینی اشاره کرد، اما پرداختن به این کار جای ویژه‌ای در بحث و بررسی کنونی ما ندارد. نکته‌ی مهم در این رابطه این است، که وضعیت مذکور از شروع دهه‌ی ۵۰ به بعد کم و بیش دست خوش تغییر شد. از این تاریخ به بعد طبقه‌ی کارگر به رغم تمامی بی‌تشکیلاتی، متشتت بودن، بی‌افقی عمیق اجتماعی، به رغم پیشینه‌ی دهقانی بخش عظیمی از بدنه‌ی طبقاتی خود و به رغم فشار سبعمانی بیش از پیش دیکتاتوری پلیسی بورژوازی، به طور واقعی موقعیت خود را به عنوان مرکز ثقل محاسبات اجتماعی، برنامه‌ریزی‌ها و چه باید کرد و چه نباید کرد‌ها، بر طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران و دولت سرمایه‌داری شاه تحمیل نمود.

عظیم را با اتوموبیل‌های تولید شده‌ی خویش می‌پوشاندند و شب هنگام بدون استطاعت پرداخت بهای بلیط اتوبوس، راهی زاغه‌های محل سکونت خود می‌گردیدند.

از سال ۵۱، دوران نوین عروج جنبش کارگری ایران آغاز شد. طبقه‌ی کارگر ایران علیه این وضعیت شورید. اعتصاب از کارخانه‌ای به کارخانه‌ی دیگر شعله کشید. شمار اعتصابات در فاصله‌ی ۵۱ تا ۵۲ به طور تصاعدی فزونی گرفت و در سال ۵۳ بر اساس اعلام وزارت کار دولت سرمایه داری شاه، هر کارگر ایرانی سه بار در اعتصاب شرکت کرد. برخی ویژگی‌های مبارزات این دوره‌ی کارگران را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود: ۱- جنبش کارگری عموماً در موقعیتی تعرضی قرار داشت. پایه‌های مادی این حالت تعرضی از یک سو، اشتغال کامل نیروی کار و نیاز مبرم سرمایه داران به شمار هر چه بیشتر کارگر و از سوی دیگر، آمادگی چشم گیر بورژوازی برای عقب نشینی در مقابل مطالبات و انتظارات توده‌ی کارگر بود. رونق گسترده‌ی اقتصادی، نرخ سودهای خیره کننده‌ی بخش‌های مختلف سرمایه‌ی اجتماعی، وحشت و هراس عمیق بورژوازی از این که کشتار و سرکوب جنبش کارگری موجب اختلال در پروسه‌ی بازتولید و ارزش افزایی سرمایه‌ها شود، اصرار رژیم شاه در تصویر جامعه‌ی ایران به عنوان جزیره‌ی ثبات سرمایه داری یا سرزمین سودهای رویایی سرمایه‌ی جهانی و نگرانی ژرف دولت بورژوا امپریالیستی از تاثیر سوء سرکوب مبارزات کارگران در به هم ریختن این تصویر، همه و همه عواملی بودند که به رضایت طبقه‌ی بورژوازی و دولت سرمایه داری برای عقب نشینی در مقابل مبارزات طبقه‌ی کارگر در این دوره کمک می‌نمودند. تقریباً بیش‌تر اعتصابات این سال‌ها با حصول نتیجه و گرفتن مطالبات مطرح شده به پایان می‌رسید. جنبش کارگری در متن چنین وضعیتی توانست حداقل دستمزدها را از ۳۵ ریال به حدود ۱۶۵ ریال و متوسط بهای نیروی کار را از میزان نسبی ۱۰۰ ریال تا حدود ۱۰۰۰ ریال در روز افزایش دهد.

۲- دامنه‌ی اعتصابات و خیزش‌های کارگری محدود به چهاردیواری کارخانه‌ها یا کارگاه‌های بزرگ نبود. قلمرو وقوع مبارزات و جنگ و ستیزهای طبقه‌ی کارگر حتماً منحصر به مراکز کار و تولید نیز نبود. در همان ایامی که کارگران بخش‌های عظیم صنعت مانند

اتوموبیل، لاستیک، ذوب آهن، نورد و لوله، نساجی و بافندگی، تولید مصالح ساختمانی، مواد غذایی، تولید وسایل خانگی، راه و ساختمان و بنادر، صنایع نظامی، آب و برق و... با اعتصابات دو و گاه سه هفته‌ای خویش چرخ تولید را در این رشته‌ها و واحدها از کار می‌انداختند، کارگران کارگاه‌ها و مراکز کوچک‌تر کار نیز برای حصول خواسته‌های معیشتی و رفاهی خود به خیزش‌های موثر و پر شکوه دست می‌زدند. قیام سراسری و متحد و هم زمان تمامی کارگران خشت مال منطقه‌ی خاتون آباد ورامین در سال ۵۵ برای افزایش دست‌مزد و برخی مطالبات اقتصادی دیگر خود، یک نمونه‌ی روشن از مبارزات توده‌های کارگر در این مراکز بود. از این گذشته در تمامی سال‌های نیمه‌ی اول دهه‌ی ۵۰ و ادامه‌ی آن تا وقوع قیام بهمن، جنبش موسوم به «خارج از محدوده» انعکاس بخش مهمی از مبارزات کارگران علیه بی‌مسکنی و نمایش صحنه‌های پیکار آنان با دولت بورژوازی برای دست‌یابی به نوعی سرپناه بود. در بسیاری موارد، همان توده‌ی کارگرانی که روزها از طریق اعتصابات چند هفته‌ای درون مراکز عظیم صنعتی با بورژوازی در ستیز بودند، شبها در نواحی پیرامون شهرهای بزرگ به طور دسته جمعی برای ساختن خانه‌های آلونکی غیرمجاز با عمال و نیروهای نظامی رژیم به زد و خورد می‌پرداختند.

جنبش کارگری این سال‌ها خواه به لحاظ شمار فراوان اعتصابات، خواه از نظر کثرت شمار کارگران شرکت کننده در این مبارزات، و خواه به لحاظ نوع مطالبات، بیش از هر چیز تبلور طغیان بیش‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر ایران علیه وضعیت معیشت، کار، شدت استثمار و عمق ستم کشی و بی‌حقوقی اجتماعی خود بود. توده‌ی عظیم انسان‌هایی که از همه چیز محروم بودند، کوه سرمایه و ثروت ناشی از کار و تولید روزمره‌ی خود و تصاحب این محصول عظیم کار توسط سرمایه داران را با چشم باز نظاره می‌کردند، خشمگین و عاصی عزم جزم می‌نمودند، تا با نمایش قدرت و توسل به زور به هر میزانی که بتوانند و قدرت متحد طبقه‌ی شان اقتضا کند، مطالباتی را بر سرمایه داران تحمیل نمایند.

در این دوره، بخش‌های از طبقه‌ی کارگر و به طور مثال معلمان، کارگران پرستار، و حتا کارگران یکی از شعله‌ورترین مراکز اعتراض

و مبارزه یعنی بخش نفت، به لحاظ سازمان دهی اعتصابات و به کارگیری قدرت متحد خود علیه سرمایه داران در وضعیتی کم و بیش محتاطانه‌تر و محافظه کارانه‌تر قرار داشتند. کارگران این قلمروها اولاً در قیاس با توده‌های کارگر سایر عرصه‌ها وضعیت معیشتی نسبتاً بهتری داشتند، ثانیاً با پیگرد پلیسی بسیار متمرکزتر رژیم شاه مواجه بودند. به بیان دیگر، سنت مبارزه‌ی ضد رژیمی در این بخش‌ها، تدارک جامع الاطراف دولت سرمایه داری را برای کنترل شدید کل شرایط زندگی و محیط کار کارگران به دنبال می‌آورد. ۳- متشکل نبودن و تشتت فراگیر لایه‌های مختلف طبقه‌ی کارگر. در درک رایج گروه‌های سیاسی، بی‌تشکیلاتی توده‌های کارگر همه جا مترادف با محروم بودن کارگران از اتحادیه است. منظور من از متشکل نبودن کارگران در این دوره یا کلاً هر دوره‌ی دیگر، به هیچ وجه چنین چیزی نیست. این تصور که اگر توده‌های کارگر در سال‌های دهه‌ی ۵۰ سندیکا داشتند، مبارزاتی گسترده‌تر را سازمان می‌داند یا مطالباتی بیش‌تر را بر سرمایه داران تحمیل می‌کردند، سخنی کاملاً بی‌پایه است. پایین‌تر توضیح خواهم داد که در دوره‌ی مورد بحث، این اساساً اندیش‌مندان بورژوازی و دولت سرمایه داری است که طرح تشکیل اتحادیه‌ها و تحمیل آن‌ها به جنبش کارگری را به عنوان یک سیاست جدی مورد نیاز طبقه‌ی سرمایه دار دنبال می‌کرد. بی‌تشکیلاتی طبقه‌ی کارگر در عدم سازمان‌یابی جنبش ضد سرمایه داری و ضد کارمزدی وی قرار دارد. تا آن جا که به دوره‌ی مورد بحث ما مربوط می‌شود، کارگران همه جا به نیروی پیکار خود اتکا می‌کردند و این یک نقطه‌ی قوت مهم این جنبش بود. «غیرقانونی بودن اعتصاب»، «قانونی نبودن» جنبش خانه‌سازی، مطلقاً توده‌های کارگر را از سازمان دادن بزرگ‌ترین اعتصابات در طول هفته‌ها، از وارد نمودن هنگامت‌ترین زیان‌ها به سرمایه داران و از خیزش‌های مستمر در مناطق خارج محدوده علیه بی‌مسکنی و بی‌آبی و بی‌برقی و مانند این‌ها باز نمی‌داشت. نبود اتحادیه نه تنها درد کارگران نبود، که برعکس مجوزی برای متکی شدن آن‌ها به نیروی عظیم طبقاتی‌شان در ضدیت با استثمار و بی‌حقوقی کاپیتالیستی بود.

مساله‌ی متشکل نبودن کارگران، مساله‌ی بی‌سازمانی یا فقدان سازمان‌یابی استوار و

پایدار جنبش خارج از مدار قانونیت و قراردادیت بورژوازی، جنبش تعرضی طبقه کارگر علیه وضعیت کار و معیشت و استثمار و بی حقوقی‌اش با هدف رهایی از اساس بردگی مزدی است. طبقه کارگر دست اندرکار این نوع سازمان دادن جنبش خویش نبود و پیشروان و آگاهان این طبقه نیز تلاش برای متشکل نمودن کارگران حول این محور و این راستا را دنبال نمی‌کردند.

از متشکل نبودن جنبش کارگری که بگذریم، مبارزات بخش‌های مختلف توده کارگر در منتهای پراکندگی و از هم گسیختگی قرار داشت. اعتصاب کارگران هیچ کارخانه‌ای با حمایت جدی و موثر کارگران سایر کارگاه‌ها و مراکز کار و تولید مواجه نمی‌گردید. بخش‌هایی از جنبش کارگری زیر فشار تحلیل‌ها و نگرش‌های سالیان دراز سوسیال بورژوازی، خود را متعلق به این جنبش نمی‌دانستند و کارگران غالب قلمروها هم زنجیران طبقاتی خویش در عرصه‌های دیگر خرید و فروش نیروی کار را ابواب جمعی طبقه خویش به حساب نمی‌آوردند.

۴- بی‌افقی عمیق طبقاتی و آویختگی پیش‌روان جنبش کارگری به دار سوسیالیسم روسی، خلقی و کلا سوسیالیسم بورژوازی. بالاتر بر روی خصلت ضد سرمایه داری مبارزات کارگران در این دوره تاکید نمودیم. تلقی رایج از ضدیت

مبارزات کارگران با سرمایه داری یا کار مزدی، نوعی تلقی ناشی از درک غلط کمونیسم است. در این روایت، تمامی فرآیند پیکار ضد کار مزدی طبقه کارگر به این دلیل که با فاز نهایی و جامع‌الاطراف آن تطابق مطلق ندارد، از اعتبار سرمایه ستیزی تهی می‌گردد. چنین تصور می‌شود، که تنها جنبشی به طور واقعی ضد کار مزدی است که همه شرکت کنندگان در آن از همان نخستین گام به تمامی زوایای اقتصاد و سیاست و فرهنگ و مدنیت و همه چیز آلت‌رناتیو طبقاتی خود در مقابل سرمایه داری اشراف داشته باشند! به طور حی و حاضر در سنگر تعرض برای سرنگونی دولت بورژوازی صف کشیده و زمان شروع حمله را دقیقه شماری کنند! قادر به تحلیل شیوه تولید سرمایه داری به روایت دقیق مارکسی باشند و نقد کمونیستی سرمایه داری را مضمون



پیکار روز خود کرده باشند! گوش به فرمان «حزب» باشند و توسط تشکیلات حزبی امر و نهی شوند! صاحبان این تلقی و روایت در همان حال که کمونیسم را چیزی بیش‌تر از سرمایه داری دولتی نمی‌پندارند، اما جنبش ضد سرمایه داری توده‌های کارگر را به جرم کم و کسری در این ویژگی‌ها شایسته‌ی نام ضدیت با کار مزدی نمی‌دانند! این روایت از جنبش ضد سرمایه داری ربطی به درک مارکسی ضدیت با کار مزدی و کمونیسم ندارد. توده‌ی عظیم کارگران متشکل در «انترناسیونال (اول)» برای مبارزه ضد سرمایه داری به این مجمع روی آورده بودند. آنان پیش از پیوستن به انترناسیونال نیز درگیر همین مبارزه بودند. استقبال آنان از برپایی انجمن بین‌المللی کارگران، نشان متشکل شدن آن‌ها در جنبش

ضد سرمایه داری طبقه خویش و نه بیان تولد و آغاز ضدیت آن‌ها با بردگی مزدی بود. یک ممیزی دیگر روایت غلط از جنبش ضد سرمایه داری، این است که همواره خصلت ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی بودن را نه در واقعیت و نهاد طبقاتی خود این جنبش، بلکه در آرایش تشکیلاتی خاص پیش‌تازان اندیش‌مند «کمونیست» آن و در بودن و نبودن «حزب انقلابیون حرفه‌ای کمونیست» بازنگری می‌کند. فقدان یک حزب سیاسی مدعی کمونیسم یا حتا متشکل از شماری کارگر کمونیست در رابطه با مبارزات دهه ۵۰، مطلقاً اساس ضد سرمایه داری بودن جنبش کارگری این سال‌ها را زیر سؤال نمی‌برد. جنبش کارگری سال‌های دهه ۵۰ ایران نیز به طور واقعی ضد سرمایه داری بود، اما جنبشی سخت بی‌افق، فاقد تشکیلات، بدون سخن‌گو، زیر فشار دیکتاتوری‌ها و

عریان کاپیتالیستی، جنبشی مشتت و متفرق با مطالبات نازل در مقابل بورژوازی و بسیاری مشکلات و تنگناهای اساسی دیگر، که بر پایه‌ی همین مختصات موقعیتی بسیار ضعیف و فرسوده داشت. مهم‌ترین مساله در آناتومی مارکسی این مبارزات، تاکید بر وجوه ضعف اساسی همین جنبشی است که به رغم حمل‌کلیه‌ی این پاشنه‌آشیل‌ها و ضعف‌ها در هر حال ضد کار مزدی بوده است. این ضعف‌ها و نارسایی‌های سرنوشت‌ساز را باید در بی‌افقی طبقاتی، در متشکل نبودن، در فقدان بصیرت سیاسی و آگاهی طبقاتی کافی کارگران برای طرح مطالبات تعرضی‌تر و برای کشیدن پیکار جاری خود به درون جبهه‌ی واقعی تعیین تکلیف با اساس بردگی مزدی و مانند این‌ها جستجو نمود.

نکته‌ی قابل بحث و مهمی که در رابطه با بی‌افقی طبقاتی کارگران در این دوره یا هر دوره‌ی دیگر تاریخ جنبش کارگری ایران مطرح است، موضوع ردیابی یا دادن آدرس درست این بی‌افقی است. بسیاری از فعالین سندیکالیست درون و بیرون طبقه کارگر، به علاوه‌ی گرایش‌های بسیار منزوی و معدودی از چپ رادیکال غیرکارگری، خواه در گذشته و خواه امروز ادعا نموده یا ادعا می‌کنند که گویا معضل جنبش کارگری فقط و فقط در چگونگی سیاست‌پردازی‌ها و ایفای نقش

محافل، گروه‌ها و احزاب چپ یا به اصطلاح چپ‌ریشه داشته است! در این میان طبیعی است، که سندیکالیست‌ها این نقش مخرب را مثلاً به سازش‌کاری‌ها، غیرکارگری بودن بافت تشکیلاتی یا دخالت‌گری اپورتونیستی نیروهای چپ ارجاع می‌دهند و چپ رادیکال خارج از قلمرو حیات جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر همین نقش را به پوپولیستی بودن و ناسیونالیستی بودن همان نیروها و احزاب احاله می‌کند. در هر دوی این روایت‌ها فراموش می‌شود، که تقریباً تمامی فعالین سرشناس، ذی‌نفوذ و سلسله‌جینان جنبش کارگری هر دوره نیز خود یا عناصر سازمان یافته همین جریان‌ها و احزاب بوده‌اند و یا حداقل همان نگرش و همان سیاست‌ها و دیدگاه‌ها را نمایندگی می‌کرده‌اند. بی‌افقی طبقاتی کارگران در این دوره همان گونه که به کرات و به مناسبت‌های مختلف

در بحث‌های متفاوت تشریح کرده‌ایم، محصول تسلط سالیان دراز کمونیسم روسی، سوسیال دموکراسی، ناسیونال چپ سوسیال خلقی بر جنبش کارگری جهانی بود. این گرایش‌ها، دیدگاه‌ها و جنبش‌ها فقط هویت و موجودیت سیاسی کل گروه‌های چپ جامعه را تعیین نمی‌کردند، بلکه تمامی فعالین و پیش‌کسوتان سیاسی درون طبقه‌ی کارگر را نیز زیر مهمیز نفوذ خود داشتند. بیش‌ترین بخش این فعالین در همه‌ی وجوه نظری و فعالیت عملی حزب توده بودند. آنان به صورت مرتبط و غیر مرتبط همان راهی را می‌رفتند، که حزب توده تبلیغ می‌کرد و از رهنمودها و سیاست‌هایی تبعیت می‌نمودند، که توسط این حزب طرح می‌شد. محافل کارگری مخفی درون جنبش کارگری این سال‌ها از نوع «ساکا»، «تاکتیک - نقشه» و... نیز به رغم پاره‌ای خط و خط‌کشی‌های صوری با ناسیونال چپ چریکی یا سوسیال رفرمیسم اردوگاهی حزب توده، در نهایت هیچ دید و دریافت یا افق اجتماعی متفاوت با همان جنبش‌ها و گرایش‌ها نداشتند. نفوذ پیشینه دار و فراگیر راه‌حل‌ها و بدیل‌های اردوگاهی و ناسیونالیستی بر طبقه‌ی کارگر و مسلح نبودن و عدم تجهیز این طبقه به بدیل شفاف سوسیالیستی در پیکار جاری ضد سرمایه داری خود، اساسی‌ترین شاخص جنبش کارگری این سال‌ها و ریشه‌ی واقعی بیش‌ترین آسیب‌پذیری‌ها و شکست‌های سرنوشت ساز آن بوده است.

این‌ها برخی مشخصات بارز جنبش کارگری ایران در طول این دوره‌ی معین بوده است. محور اساسی بحث در این بخش از نوشته، این است که طبقه‌ی کارگر به رغم حمل کلیه‌ی ضعف‌های مهم و تعیین کننده از نداشتن افق روشن کمونیستی گرفته تا بی‌تشکیلاتی و تشتت فراگیر، و از ضعف شدید بصیرت سیاسی و طبقاتی گرفته تا مطالبات نازل اجتماعی، به هر حال در موقعیتی کاملاً تعرضی علیه سرمایه داری قرار داشت. این جنبش در بخش نخست دهه‌ی ۵۰، توانست موجودیت خود را به عنوان محوری‌ترین، بالفعل‌ترین و سرنوشت‌سازترین خطر بر طبقه‌ی سرمایه دار ایران، بر دولت سرمایه داری و به میزان قابل توجهی بر بورژوازی بین‌المللی تحمیل نماید. نیروی کار طبقه‌ی کارگر ایران قرار بود با ایجاد نرخ اضافه ارزش‌های ۵۰۰ درصدی و ۶۰۰ درصدی و نرخ سودهای

کلان ۵۰ و ۶۰ درصدی، پاسخ‌گویی ملزومات توسعه و خودگستری پر شتاب سرمایه داری ایران و در همان حال مکانیسم موثری در کار خنثی‌سازی گرایش رو به افت نرخ سود سرمایه‌های عظیم انحصاری امپریالیستی باشد. جنبش کارگری نیمه‌ی اول دهه‌ی ۵۰، خیلی سریع اساس این معادلات را بر هم ریخت.

از سال ۵۵، رخساره‌های بحران در اقتصاد سرمایه داری، کل طبقه‌ی بورژوازی و دولت این طبقه را به ورطه‌ی هول و هراس سوق داد. پنج سال مبارزات مستمر کارگران، اعتصابات پی در پی و غالباً جاری در مراکز صنعتی، در تشدید و شتاب پروسه‌ی بحران نقش جدی ایفا نموده بود. رژیم شاه که حوالی این ایام موفق شده بود اشکال مختلف مقاومت‌ها و اعتراضات فراطبقاتی و ضد رژیم‌ی نظیر اشکال چریکی مبارزه یا پاره‌ای خیزش‌های دانش‌جویی را به بن بست بکشاند، اینک در برابر موج رو به گسترش و طغیان پوی جنبش کارگری خود را سخت متلاطم می‌دید. توسل به نمونه‌ی «جهان چیت» یا نمونه‌های فراوان سلاخی و حمام خون کارگران در دوره‌های پیشین، راه حل بی‌دردسر و امیدبخشی برای مهار کردن مبارزات توده‌های کارگر به حساب نمی‌آمد. اگر قرار بود آرزوی سرمایه‌ی جهانی برای تضمین امنیت دیرپای حوزه‌ی تولید ارقام نجومی سودها و خواب بورژوازی ایران برای قرار دادن دادن جامعه در بخش هر چه پر سودتر تقسیم کار جهانی سرمایه به کرسی بنشینند، قبل از هر چیز باید با سرنوشت این جنبش و چگونگی قرار و مدار آن در چهارچوب مصالح و ملزومات بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی تعیین تکلیف می‌شد. از دید بورژوازی، مبارزات جاری کارگران باید متوقف می‌گردید و برای حصول این مقصود باید همه‌ی راه‌ها به دقت مورد موشکافی و کنکاش قرار می‌گرفت. یک سال پیش از این تاریخ، جمعیت موسوم به «گروه بررسی مسایل ایران» متشکل از موثرترین و چاره‌اندیش‌ترین متفکران بورژوازی مانند هوشنگ نهاوندی رئیس وقت دانشگاه تهران، کاظم ودیعی، پرویز نیکخواه، محمود جعفریان، فرهنگ قائم مقامی، احسان نراقی و... با نگارش مقالات مبسوط، از یک طرف، خطر یک انفجار قریب الوقوع در شیراز، حیات جامعه‌ی کاپیتالیستی و نقش اساسی جنبش کارگری در وقوع این انفجار را به رژیم گوشزد می‌نمودند و از سوی دیگر، به عنوان

عناصر کلیدی حاضر و نافذ در کار برنامه ریزی‌های اجتماعی ساواک، راه‌حلهایی برای غلبه بر موقعیت تهاجمی و تعرضی جنبش کارگری ایران پیشنهاد می‌کردند. اساس این چاره‌اندیشی‌ها بر سیاست سوق دادن طبقه‌ی کارگر به درون داربست تشکلهای اتحادیه‌ای و بر پا نمودن سندیکاها در مراکز مختلف کار و تولید و مقدم بر همه در واحدهای بزرگ صنعتی استوار بود. در بخش پایانی نیمه‌ی اول دهه‌ی ۵۰، شمار قابل توجهی از این سندیکاها با نظارت مستقیم و غیرمستقیم و دخالت موثر ساواک در کارگاه‌های بزرگ کشور تشکیل شد و برای تحمیل آن‌ها بر کارگران به عنوان ظرف حل و فصل مجادلات بین کارگر و کارفرما بیش‌ترین تلاش لازم به عمل آمد.

طبقه‌ی کارگر ایران در هیچ کجا از پیدایش این تشکلهای هیچ استقبالی به عمل نیاورد. به رغم فشار ساواک، تنها شمار بسیار اندکی از کارگران حاضر به شرکت در انتخابات این سندیکاها شدند. به علاوه، برپایی این نهادهای ساواک ساخته هیچ خللی در عزم استوار طبقه‌ی کارگر ایران برای ادامه‌ی مبارزات خود و در کار توسل به اعتصابات بزرگ برای به کرسی نشاندن مطالبات جاری معیشتی و رفاهی خویش پدید نیاورد. در طول سال‌های ۵۵ و ۵۶، جنبش توده‌های کارگر در نواحی خارج از محدوده‌ی شهرها و اعتصابات بزرگ درون کارگاه‌های صنعتی به طور پیوسته و مرکب به پیش تافت. هم‌زمان، موج نارضایی کارگران از وضعیت زندگی و کار خود و نارضایی عمیق آن‌ها از دولت سرمایه داری رو به عمق و گسترش رفت.

بحران سرمایه داری روز به روز ژرف‌تر می‌شد. سرمایه‌ی جهانی زیر فشار افزایش غول‌آسای متوسط ترکیب ارگانیک، ضربات کوبنده‌ی بحران را بر گرده‌ی خود تحمل می‌کرد. بار این بحران در گستره‌ی تقسیم کار سراسری سرمایه داری و مرادده‌ی بخش‌های مختلف سرمایه‌ی بین‌المللی از حوزه‌های متمرکزتر و انحصاری‌تر به حوزه‌های با ترکیب نازل‌تر سرشکن می‌گردید. بورژوازی ایران در محاق معضلات متنوع دامن‌گیر پروسه‌ی بازناباست سرمایه‌ها دچار سرگیجه می‌شد. سرریز شدن بار بحران سرمایه‌ی جهانی و غلظیدن سرمایه‌ی اجتماعی به ورطه‌ی افت عمیق نرخ سود، فشار موثر جنبش کارگری هم به لحاظ تاثیر بر معادلات نرخ سود و

تشدید پروسه‌ی وقوع بحران اقتصادی و هم به لحاظ خطر سیاسی و کوبیدن دروازه‌ی انفجار اجتماعی، همه و همه بخشی از بورژوازی را به سرکوب مستقیم خطر انقلاب و بخشی را به بهره‌گیری فعال از وضعیت موجود برای تسویه حساب با رقبای طبقاتی و خزیدن به قلعه‌ی قدرت سیاسی سرمایه‌داری مجبور یا ترغیب می‌کرد. بورژوازی دیگر به سیاق گذشته قادر به عقب نشینی در مقابل مبارزات توده‌های کارگر نبود و جنبش کارگری نیز در گستره‌ی توسل به اعتصابات و مبارزات پیشین نمی‌توانست مطالبات اش را که هنوز از هیچ‌تا حصول یک زندگی مرفه انسانی فاصله داشت، بر سرمایه‌داران تحمیل نماید.



شد و به جلو شتافت. مشکل جنبش کارگری مطلقاً این نبود، که گویا شرکای غیرکارگرس وزنه‌ی سنگینی در روند انقلاب بودند! معضل کارگران به هیچ وجه نداشتن اتحادیه و حزب و امثال این چیزها به روایت رایج نیز نبود.

مرکز ثقل معضل در این جا قرار داشت، که طبقه‌ی سلسله جنبان شرایط وقوع انقلاب، در آستانه‌ی شروع این فرآیند نه فقط از هیچ آمادگی لازم برای طرح و پیگیری اهداف طبقاتی‌اش برخوردار نبود، بلکه بیش‌ترین زمینه‌ی آسیب‌پذیری و زمین‌گیر شدن توسط جنبش‌ها و طبقات دیگر را در درون خود حمل می‌کرد. مقدم بر هر چیز، کل

پیشروان و فعالان این طبقه زیر فشار هیجانات خشک و خالی فراطبقاتی ضد رژیم و «ضد امپریالیسم» ناسیونالیستی که میراث و منشور اپوزیسیون نمایی سوسیال‌خلفی و سوسیال‌رفرمیستی بخشی از بورژوازی بود، طرح یک مانیفست طبقاتی ضد سرمایه‌داری و ضد بردگی مزدی را به کلی بی‌معنی، چپ روانه و نالازم تلقی می‌کردند و به طور جامع الاطراف به دست فراموشی می‌سپردند. خیابان‌ها به تدریج از کارگران آکنده شد، همه‌ی مراکز کار و تولید از کارگاه‌های بزرگ و کوچک صنعتی تا نفت و پتروشیمی و مدارس و بیمارستان‌ها و راه بنادر در اعتصاب فرو شد. همه جا کارگران بافت انسانی جنبش انقلابی را پر کردند، اما آن چه که همه جا به طور کامل نامحسوس و غایب باقی ماند، سخن از افق و انتظارات و مطالبات و اهداف طبقه‌ی کارگر بود. شعارهای «رژیم باید برود»، «شاه باید سرنگون شود»، جای همه چیز را پر کرد. طبقه‌ای که شعله‌ی انقلاب را از درون پیکار جاری خود با سرمایه‌برافروخته بود، طبقه‌ای که در شش گوشه‌ی جامعه تمامی استخوان بندی و تار و پود انسانی جنبش درون خیابان‌ها و مراکز کار را پر می‌ساخت، اینک درباری اهداف، انتظارات و افق پیکار خود به عنوان یک طبقه‌ی ضد سرمایه‌داری تا حدود زیادی تسلیم سیر حوادث بود.

چرخ تولید در همه جا فرو خوابید. پروسه‌ی کار خیلی سریع به توقف نیل کرد. شیر نفت

بحران در تشدید نارضایتی کارگران و عجز باز هم ژرف تر و ژرف تر سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری در حل و فصل مسالمت آمیز نارضایتی‌ها ناشی شد. درک این واقعیت برای فعالین کمونیست جنبش کارگری از اهمیت شایان برخوردار است. نگاه سوسیال‌خلفی و ناسیونال‌چپ یا کلا نگاه هرگرایش سوسیال‌بورژوازی به روند وقوع قیام بهممن و حوادث آن سال‌ها، این بوده است که گویا پدیده‌ای به نام طبقه‌ی متوسط یا معجون افسون‌کاری به اسم «خلق» با طغیان خود جامعه را در آستان انقلاب قرار داده است و گویا مشکل پرولتاریا آن بوده است، که باید بر این معجون طبقه‌ی متوسط، «خلق» یا «زحمت‌کشان» و فرودستان اعمال هژمونی کند، اما به خاطر محرومیت از «حزب پیشاهنگ» به ایفای چنین نقشی موفق نشده است و بالاخره گویا انقلاب به همین خاطر شکست خورده است!

انقلاب نه فقط از درون مجادلات روز به روز توده‌های فروشنده‌ی نیروی کار علیه سرمایه‌داری در قلمروهای مختلف ریشه گرفت، که علاوه بر آن با نیروی کارگران حوزه‌های گوناگون صنعت از اتوموبیل‌سازی و لاستیک و نساجی و چوب و مواد غذایی و پوشاک و وسایل خانگی و نفت و گاز و پتروشیمی و سایر مراکز صنعتی گرفته تا چند صد هزار کارگران بخش آموزش تا کارگران بیمارستان‌ها، رانندگان، کارگران راه و ترابری، برق و آب و همه‌ی بخش‌های دیگر طبقه‌ی کارگر آغاز

### طبقه‌ی کارگر و آستانه‌ی وقوع انقلاب

حاصل بحث تاکنونی ما این است، که به طور واقعی و به دور از هر گونه تعصبات عقیدتی، طبقه‌ی کارگر ایران نیروی محرکه‌ی اصلی یا دقیق‌تر بگوییم تنها نیروی سلسله جنبان در پروسه‌ی رویش و تکوین شرایط انقلاب ۵۷ بود. قیام بهممن و حوادث پیش و پس آن در درون یک جامعه‌ی سرمایه‌داری رخ می‌داد. انقلاب بر خلاف بسیاری تحلیل‌ها و گزارشاتی که آن روزها و حتا ادامه‌ی آن تا امروز از سوی محافل مختلف انتشار یافته و انتشار می‌یابد، نه از آستین معجزات خرده بورژوازی، نه از علم و کتل ارتجاع پان‌اسلامیستی یا سایر اپوزیسیون‌های درون طبقه‌ی بورژوازی، که دقیقاً از بطن کشمکش جاری میان طبقه‌ی کارگر و بورژوازی در حیات جامعه‌ی کاپیتالیستی زبانه کشید. انقلاب از عروج توده‌های کارگر برای استیفای ابتدایی‌ترین شرایط معیشتی و مطالبات رفاهی خود از چنگال سرمایه‌داری و سپس استحصالی و فروماندگی بورژوازی در پاسخ به این خواسته‌ها و حقوق اولیه، شکست سیاست‌ها و راه‌حل‌های کاپیتالیستی در مهار کردن و به انسداد کشاندن جنبش کارگری، بحران اقتصادی سرمایه‌داری، تاثیرپذیری جدی پروسه‌ی وقوع بحران از مبارزات چند ساله‌ی کارگران و پیروزی آنها در تحمیل مطالبات شان بر بورژوازی، تاثیر متقابل این

بسته شد، مدارس تعطیل گردید، همه جا، لحظه به لحظه و گام به گام طبقه کارگر بود که اعمال قدرت می‌کرد؛ اما همه جا و در سرتاسر قلمرو این قدرت نمای‌ها، آن چه که به درستی لمس نمی‌شد، به کارگیری این قدرت علیه بورژوازی و علیه نظام بردگی مزدی بود. کارگران شیر نفت را بستند، اما به جای این که این حرکت عظیم را وثیقه‌ی حضور موثر و ملموس طبقه‌ی خود در معادلات قوای طبقاتی درون جامعه و حک نمودن نقش خویش به عنوان طبقه‌ی مستقل با افق متفاوت اجتماعی در مقابل بورژوازی بنمایند، آن را ازانی اپوزیسیون‌های ارتجاعی بورژوازی کردند تا پس از تسویه حساب با رقبیان حکومتی آن را در کشتار و حمام خون خود کارگران به کار گیرند. کارگران شیر نفت را بستند، ولی به جای این که این قدرت را علیه کل بورژوازی و علیه اساس رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار به کار گیرند، به جای این که این قدرت نمایی پر درخشش را سکوی تعرض خود برای مطالبه‌ی نقش کلیدی در برنامه ریزی شورایی و کارگری کار و تولید اجتماعی بنمایند، در شرط و شروط فاقد بار طبقاتی «شاه باید برود» گور و گم کردند. کارگران برق و آب و بنادر و ذوب فلز، سراسر جامعه را صحنه‌ی اعتصاب و ابراز قدرت خود ساختند، اما پیرامون این مساله که باید به عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی در سیر حوادث جاری سخن بگویند، انتظارات طبقه‌ی خود را بیان کنند و انقلاب را وسیله‌ی تغییر عینیت موجود به نفع توده‌ی های طبقه‌ی خویش بخواهند، حرف قاطع و تعیین کننده و سرنوشت سازی بر زبان نیاوردند. آنان نگفتند که اعتصاب را تا تکلیف نقش طبقه‌ی کارگر در برنامه ریزی کار و تولید و مشخص کردن سرنوشت محصول کارشان در شرایط جدید ادامه می‌دهند، بالعکس حول محور سرنگونی رژیم شاه چرخ خوردند و به جای مستقر شدن در جبهه‌ی واقعی نبرد طبقاتی با بورژوازی در جبهه‌ی مجادلات درونی سرمایه ابزار قدرت این گروه علیه آن گروه شدند. کارگران مدارس را بستند و نشان دادند که از چه قدرت شگرفی برای تحمیل خواسته‌های خود بر سرمایه داری برخوردارند، اما به جای این که این قدرت را ابزار تعرض به رابطه‌ی کار مزدی سازند، به جای این که از برنامه ریزی امور آموزشی توسط طبقه‌ی خود و از ضرورت اتحاد سراسری

طبقه‌ی شان برای پایان دادن به ننگ بردگی مزدی و تولید برای سود سخن گویند، ابتدا و انتهای حرف شان را در شعار «سرنگون باد رژیم شاه» کوتاه ساختند.

طبقه‌ی کارگر آستان سرنگونی رژیم شاه را دق الباب کرد. اپوزیسیون‌های ارتجاعی و فوق ارتجاعی بورژوازی از همه جا، از داخل و خارج و از سراسر جهان سرمایه، برای نجات نظام کاپیتالیستی و برای استمرار حاکمیت سیاسی سرمایه داری بسیج شدند و به سرعت به نسخه پیچی پرداختند. سرنوشت انقلاب با شتاب رقم می‌خورد. بورژوازی خواه داخلی و خواه بین المللی بطور متفق جایگزینی رژیم شاه توسط جناح‌های دیگری از ارتجاع‌ها کاپیتالیستی را به شور و تدارک می‌نشستند. با این وجود، فعالین جنبش کارگری خواه در شکل چریک، سیاسی کار، اردوگاهی و سوسیال خلقی ضد اردوگاهی، و خواه در موقعیت عناصر سرشناس و ذی نفوذ درون طبقه‌ی کارگر، هم چنان به انحلال خود در جست و خیز فراطبقاتی ضد رژیم سلطنتی ادامه می‌دادند.

با مطالعه‌ی مطالب بالا، این سؤال در برابر هر خواننده‌ای قرار خواهد گرفت، که اگر به راستی کارگران نیروی محرکه و سلسله جنبانان واقعی پروسه‌ی شروع انقلاب بودند و اگر کارگران این نقش سترگ اجتماعی را از درون پراتیک روزمره‌ی پیکار با سرمایه داری یا ضدیت با کار مزدی ایفا کردند، پس چرا در پیش رفت پروسه‌ی وقوع انقلاب این گونه و با این وضعیت فاجعه بار در ورطه‌ی راه بردها و سیاست پردازی‌های ارتجاع بورژوازی زمین گیر شدند؟ چرا آنان قادر به ایفای هیچ نقش مستقل طبقاتی و اجتماعی در برابر بورژوازی نگردیدند؟ این یک سؤال بسیار مهم است و پاسخ آن برای جنبش کارگری و جنبش لغو کار مزدی پرولتاریا از حداکثر اهمیت برخوردار است. اما پاسخ یا لااقل پاسخ نویسنده‌ی این سطور، این است که میان موجودیت جنبش ضد کار مزدی کارگران یا به بیان دیگر مبارزه‌ی مستقیم توده‌های کارگر علیه سرمایه داری و کار مزدی در یک سوی و آمادگی و تجهیز و تشکل و تدارک طبقه‌ی کارگر برای انکشاف این پیکار به مرحله‌ی نابودی و الغای کار مزدی در سوی دیگر، فاصله‌ی بسیار ژرفی وجود دارد. جنبش کارگری در بنیاد خود یک جنبش سرمایه ستیز است، اما این جنبش سرمایه ستیز و ضد بردگی مزدی تا فاز آمادگی و اقتدار برای پایان دادن به

حیات سرمایه داری و کار مزدبگیری، راهی سخت طولانی در پیش دارد. این راه همان فرآیند پر افت و خیز مبارزه‌ی طبقاتی علیه سرمایه داری، راه آشنایی عمیق و عمیق تر توده‌های کارگر با سرنوشت محصول کار و تولید خویش، راه آشنایی طبقه‌ی کارگر با افق‌هایی از بردگی مزدی، راه حصول آگاهی و بصیرت طبقاتی به چگونگی برنامه ریزی کمونیستی کار و تولید و نوع زندگی و مدنیت و نظم اجتماعی در بطن پیکار روزمره، راه متشکل شدن کارگران در متن فرآیند مبارزه‌ی ضد کاپیتالیستی، راه مطرح نمودن منشور حقوق پایه‌ی ضد سرمایه داری کارگران در هر مقطع و تبدیل آن به سنگر نبرد موقت در هر دوره، راه گشایش معضلات گام به گام مبارزه و چاره اندیشی برای خنثی نمودن تهاجمات دشمن، راه تعرضات و عقب نشینی‌ها و راه پیش برد و انجام بسیاری از کارهای اساسی دیگر است. جنبش کارگری نیمه‌ی نخست دهه‌ی ۵۰، به طور واقعی درگیر جدال با بورژوازی برای دست یابی به مطالبات معیشتی و رفاهی خود بود، اما این جنبش از تمامی ضعف‌هایی رنج می‌کشید که قبلاً بدان اشاره کردیم. برای رفع این ضعف‌ها و برای انکشاف و بسط اقتدار این جنبش تا فاز یک نیروی طبقاتی آماده برای جنگ سرنوشت با بورژوازی، به نگرش و چاره اندیشی و خیزش معینی از سوی فعالان و رهبران و عناصر ذی نفوذ جنبش کارگری نیاز بود. ایفای چنین نقشی نه توسط فعالین و پیش گامان جنبش کارگری آن روز و نه نیروهای سیاسی چپ آن ایام نمی‌توانست قابل انتظار باشد. اشتباه بسیار ژرفی است، اگر مکان و نقش واقعی رهبران عملی جنبش در این روزگار را از سیاست‌ها و راه کارها و کلا راه حل‌های چپ اردوگاهی یا سوسیال خلقی غیر اردوگاهی جدا سازیم. این تحلیل که ریشه‌ی تمامی فروماندگی‌ها و فروغلطیدن‌های جنبش کارگری به بیراهه‌های هول ناک دنباله روی از بورژوازی را به این یا آن گروه سیاسی چپ — حتا اگر این گروه سیاسی «چپ»، جریان تا مغز استخوان کاپیتالیستی حزب توده و مانند آن باشد — منتسب می‌سازد، مسلماً تحلیلی جامع و کامل نیست. در این رابطه بعداً بیش‌تر توضیح خواهیم داد.

**جنبش کارگری در روزهای پس از قیام بهمن**  
سقوط رژیم شاه، استقرار تدریجی جمهوری

اسلامی و آغاز بلافاصله توحش دولت جدید سرمایه علیه کارگران، خیلی سریع جنبش کارگری را در مقابل سرنوشت غم انگیزی که ارتجاع کاپیتالیستی لیبرال و پان اسلامیستی برایش تدارک دیده بود، قرار داد. انقلاب نقطه‌ی پایان انقلاب، لحظه‌ی شکست انقلاب، وقوع ضد انقلاب در قالب انقلاب و نقطه‌ی اعلام پیروزی بورژوازی بر سلسله جنبان راستین انقلاب، یعنی طبقه‌ی کارگر، بود. انقلاب به همان اندازه که برای بورژوازی پیروزی بود، برای طبقه‌ی کارگر شکست بود. جنبش کارگری ایران در روزهای پیش و پس قیام بهمن، یکی از گیج و منگ‌ترین دوره‌های حیات سیاسی و تاریخی خود را به تجربه نشست. فشار راه حل‌سازی‌ها و افق‌پردازی‌های سالیان متمادی سوسیالیسم روسی و ناسیونال‌چپ سوسیال‌خلقی با بیش‌ترین شتاب و وزن بر سینه‌ی وی سنگینی کرد. شمار زیادی از عناصر موثر و تجربه‌دارش در تداوم گذشته‌ی اردوگاهی خویش به ورطه‌ی راه‌بردها و راه‌کارهای روز حزب توده فروغلطیدند. بر خلاف برخی انگاره‌های رایج، این فقط کمیته‌ی مرکزی حزب توده و اعوان و انصار تشکیلاتی‌اش نبود که در پشت «ضد امپریالیسم» خمینی! و «سوسیالیسم» پان اسلامیستی! رژیم‌ها را بورژوازی صف کشیدند، بلکه جماعتی از کارگران قدیمی و عناصر با نفوذ درون طبقه‌ی کارگر نیز خود را به همان خرافه‌بافی‌ها و سیاست‌های مخرب ضد کارگری آویختند. از این گذشته، شمار معتناهایی از فعالین جنبش کارگری که در گذشته‌ی سیاسی خود زیر فشار عوارض رقت بار دنباله‌روی از کارکردها و خط‌مشی حزب توده راه خود را به ظاهر از آن حزب جدا می‌ساختند، اینک به مولود ناقص‌الخلقه، اما تازه نفس همان جریان، یعنی اکثریت فدایی، دخیل می‌بستند.

مشکل اساسی جنبش کارگری، اما در صورت وقوع این نوع حوادث قابل توضیح نبود. بی‌آفتی، سردرگمی، نداشتن هیچ دورنمای روشن طبقاتی در مقابل طرح‌ها و خط‌مشی روز بورژوازی، نداشتن هیچ‌بديل مشخص اجتماعی در مقابل بدیل‌ها و برنامه‌های در دست اجرای بورژوازی، نداشتن هیچ‌راه حل شفاف و سنجیده و معین در برابر راه‌حل‌های لحظه‌به‌لحظه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری و در یک کلام غیبت

از معادلات اجتماعی روز به صورت یکی از دو طبقه‌ی اساسی در مقابل طبقه‌ی دیگر و در مقابل کل نظام سرمایه‌داری، مشخصه‌ی واقعی موقعیت طبقه‌ی کارگر در این روزها را تعیین می‌نمود.

جنبش کارگری در چنین وضعیت سرگردان، فرسوده و متشتتی با وقوع حوادث بعد از قیام بهمن روبرو گردید. از همان نخستین روزهای پس از سقوط رژیم شاه، جمعیت کثیری از فعالین طبقه‌ی کارگر از تمامی زوایای جامعه بر گرد نیروهای چپ مخالف و منتقد رژیم اسلامی حلقه زدند. این یک طنز تلخ تاریخ است، که محافل و گروه‌های چپ اپوزیسیون در همان دقایقی که بیش‌ترین آه و ناله و استغاثه‌ی شان بی‌ارتباطی با طبقه‌ی کارگر بود، در محاصره‌ی جمعیت کثیر فعالین جنبش کارگری قرار داشتند.

چپ سوسیال‌خلقی خواه پرو روس نوع فدایی و راه کارگری آن، و خواه پرو چینی نوع خط سومی‌اش، این جمعیت وسیع فعالین کارگری را اساساً کارگر به حساب نمی‌آوردند. انبوه معلمان، کارگران پرستار و بهیار بیمارستان‌ها، توده‌ی عظیم جوانان دانش‌آموز و دانش‌جوی درون خانواده‌های کارگری و فراوان گروه‌های دیگر ابواب جمعی طبقه‌ی کارگر، همه و همه به جرم این که کارگر مولد نبودند، شناسنامه‌ی طبقه‌ی متوسط دریافت کردند، در زمره‌ی نیروی ذخیره‌ی «انقلاب دموکراتیک خلق» سرشماری و در سازمان‌های دموکراتیک چپ سوسیال‌خلقی سازمان دهی گردیدند. به



این ترتیب، بخش موثری از فعالان کارگری کمونیست مطابق تحلیل ناسیونال‌چپ مدعی کمونیسم، و با رضایت خاطر خویش پذیرفتند که نه نیروی جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی خود، بلکه بالعکس ارتش دموکراسی طلبی خلقی هستند. این جماعت در همین راستا وظیفه یافتند، که تقریباً همه کار و زندگی خود را صرف تبلیغ نام و نشان گروه‌های سوسیال‌خلقی متبوع خود بر در و دیوار شهرها و روستاها بنمایند؛ اعلامیه‌ی سازمان‌های خویش متضمن افشای این یا آن جناح درون قدرت سیاسی سرمایه‌داری را پخش کنند؛ شعار انتقال مالکیت خصوصی سرمایه‌های انحصاری بزرگ به دولت‌ها را سرمایه‌داری را تبلیغ کنند؛ پیرامون اهمیت جمهوری دموکراتیک خلق برای مردم سخن رانی نمایند؛ در «سازمان‌های دموکراتیک» محل کار و زندگی‌شان، توده‌ها را به حمایت سازمان متبوع‌شان ترغیب نمایند و فراوان کارهای دیگر از این نوع انجام دهند!

به این ترتیب، بخش وسیعی از نیروی پیش‌رو و فعال جنبش کارگری نیز که به امید گرفتن رهنمود از «تشکل‌های کمونیستی!» روز به سوی این گروه‌ها و سازمان‌ها روی آورده بود، به چنین سرنوشت غم‌انگیزی دچار شد و از ایفای نقش خود به مثابه نیروی دست‌اندر کار سازمان دادن مبارزات ضد سرمایه‌داری طبقه‌اش به کلی منفصل گردید. در یک کلام، درست در همان روزهایی که طبقه‌ی بورژوازی با بهره‌گیری از تمامی امکانات و توان اجتماعی و با استفاده از کلیه‌ی اهرم‌های قدرت دولتی برای قلع و قمع سراسری جنبش کارگری آماده می‌شد، پیش‌روان و فعالان سیاسی و عملی طبقه‌ی کارگر یا هم‌راه حزب توده و اکثریت در درون جبهه‌ی توحش بورژوازی علیه طبقه‌ی خود مستقر می‌شدند و یا این که در گرداب مرگ بار دموکراسی طلبی خلقی و جست و خیزهای ضد این یا آن جناح رژیم اسلامی غوطه می‌خوردند و در هر حال از سازمان دادن جنبش ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر هر چه عمیق‌تر فاصله می‌گرفتند.

و بالاخره در کنار همه‌ی این مولفه‌ها، جمعیت نسبتاً وسیعی از فعالین سیاسی و چپ جنبش کارگری نیز در درون مراکز بزرگ و متوسط صنعتی به نوعی خود را با مساله‌ی سازمان دادن مبارزات ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر درگیر

می‌دیدند. جنبش علیه بیکاری نیز قلمرو دیگری از تقابل توده‌ی فروشنده‌ی نیروی کار با سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری بود. سردرگمی عمیق، بی‌راه‌حلی و بی‌افقی عظیم مسلط بر کل طبقه‌ی کارگر و نیروهای چپ مدعی کمونیسم در این جاها نیز بر همه‌ی راه‌بردها و راه‌کارها سنگینی می‌کرد. فعالین درون صنایع بزرگ در روزهای قبل از وقوع قیام بهممن و ماه‌های پس از آن تلاش گسترده‌ای را برای متشکل کردن کارگران و از جمله متشکل نمودن آنان در شوراهای به‌منصه‌ی اجرا گذاردند. این تلاش‌ها اولاً زیر فشار فرقه‌گرایی نیروهای متنوع چپ ناسیونالیستی و سوسیال‌حلقی سخت‌آسیب‌پذیر و متشتت بود و ثانیاً هیچ‌سختی با ملزومات تدارک و تجهیز جنبش ضد سرمایه‌داری در شرایط روز نداشت. شوراهایی که به‌همت این فعالین بر پا شد، در پاره‌ای موارد تا مرحله‌ی تسخیر کارخانه و به‌دست گرفتن اداری کار و تولید پیش رفتند، اما این اقدامات در هیچ‌موردی از حد یک تلاش منفرد عقیدتی، فرقه‌ای، بی‌هدف، بدون برنامه و کاملاً مقطعی و محلی فراتر نرفت. تشکیل شوراهای هیچ‌گاه به‌عنوان حلقه‌ای از یک زنجیره‌ی سراسری پیکار ضد کار مزدی در دستور فعالین چپ و کمونیست جنبش کارگری قرار نگرفت. این شوراهای با این هدف به‌وجود نیامدند، که در پیوند با هم قدرت متحد کارگران علیه سرمایه‌داران را به‌نمایش گذارند. این شوراهای در ذهنیت سازمان‌دهندگان و شرکت‌کنندگان، برای این تشکیل نشدند تا ظرف اعمال قدرت کل طبقه‌ی کارگر برای تحمیل مطالبات ضد کاپیتالیستی توده‌های کارگر بر سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری باشند. شوراهای بر سر این نبودند، که مبارزه‌ی طبقاتی درون جامعه‌ی سرمایه‌داری را بر محور واقعی ستیز طبقه‌ی کارگر علیه اساس بردگی مزدی سوق دهند. سطح انتظار و ظرفیت دخالت‌گری این شوراهای را می‌توان از طریق مراجعه به اهداف و دستور کار بزرگ‌ترین تشکل شورایی این دوره‌ی طبقه‌ی کارگر ایران به‌خوبی حدس زد. شورای متحده‌ی غرب تهران در سال ۵۸ با مشارکت فعال و پر تحرک شمار متعددی از شوراهای مراکز بزرگ صنعتی و در میان شور و استقبال بیش از ۳۰ هزار کارگر این واحدها تشکیل گردید. منشور مطالبات و انتظارات این شورا نهایتاً از «ملی شدن کارخانه‌ها»، حضور شوراهای کارگران در مدیریت کارخانه،

۴۰ ساعت کار در هفته، طرح طبقه‌بندی مشاغل، تهیه‌ی قانون کار با شرکت نمایندگان کارگران، دریافت سود ویژه و افزایش دست‌مزد، فراتر نرفت. پیداست که بندهایی از این منشور، مانند «ملی شدن کارخانه‌ها»، هیچ ربطی به طبقه‌ی کارگر ندارد. این نوع توقعات را باید به حساب راه‌کارها و راه‌چاره‌های بورژوازی برای برون رفت از شرایط روز و خلاص شدن از شر مبارزات کارگران گذاشت. سایر بندهای منشور نیز برای شورا یا شوراهایی که از درون خشم و عصبانیت شور مبارزات گسترده‌ی ضد سرمایه‌داری کارگران می‌جوشیدند، شوراهایی که سنگ بنای تاسیس آن‌ها در یک اجتماع ۳۰ هزار نفری از کارگران معترض گذاشته شده بود، شوراهایی در دل شرایط اجتماعی و تاریخی معین که موج انقلاب کارگران هم‌چنان در سطح جامعه می‌پیچید و بورژوازی فاقد تدارک و سازمان‌دهی کافی برای سرکوب جامع‌الاطراف جنبش کارگری بود، مسلماً مطالباتی بسیار نازل و شکست‌طلبانه بود. خزیدن بزرگ‌ترین شورای کارگری در شرایط خاص آن روز به‌چنین سطحی از انتظارات و افق مبارزه، به‌طور بسیار صریح و عریان از بن‌بستی سخت‌سنگین در جنبش کارگری ایران حکایت می‌کرد. وضعیت شوراهای گواه آن بود که:

۱- فعالین جنبش شورایی مطلقاً فاز مبارزه‌ی طبقاتی و قلمرو پیکار جاری خود را فاز متشکل شدن شورایی کل طبقه‌ی کارگر علیه اساس کار مزدی نمی‌دیدند و به‌هیچ‌وجه از چنین منظر اجتماعی و طبقاتی‌بی‌به‌امر ایجاد شوراهای و دورنمای مبارزه‌ی طبقاتی نگاه نمی‌کردند؛

۲- پیش‌روان و رهبران چپ طبقه‌ی کارگر زیر فشار فقدان نگاه شفاف کمونیستی به جنبش جاری توده‌های طبقه‌ی خویش، هیچ طرح و برنامه‌ای برای گسترش سازمان‌یابی شورایی ضد سرمایه‌داری به‌تمامی قلمروهای حیات اجتماعی طبقه‌ی کارگر در کلیه‌ی مراکز کار و تولید و زیست اجتماعی نداشتند؛

۳- این فعالین و پیش‌روان بنا به همان دلایل بالا، نقطه‌ی عزیمت و شالوده‌ی پیکار خود را اعمال قدرت متحد و متشکل طبقه‌ی کارگر برای تحمیل حداکثر

مطالبات طبقاتی خویش بر بورژوازی قرار ندادند؛

شوراهای کارگری درون مراکز کار و تولید و حتا شکل عالی‌تر این تشکل‌ها، یعنی اتحاد شمار قابل توجهی از این شوراهای، زیر فشار همین ضعف‌های اساسی محکوم به فروپاشی و شکست بود. آنان که عادت دارند تمامی موضوعیت و نقش خویش در رابطه با جنبش کارگری را صرف نوشتن و گفتن در توصیف و تشریح اهمیت متشکل شدن کارگران بکنند، باید بیاموزند و بدانند که معضل کار اساساً متشکل شدن - حتا نفس متشکل شدن - خارج از قید و بند رژیم‌های سیاسی نیست. تشکل کارگری باید ظرف به‌جلو راندن جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر در هر فاز و هر شرایط، متناسب با ویژگی‌ها و تعیینات آن شرایط، باشد. در غیر این صورت، به‌عنوان ابزاری ناکارآمد از عهده‌ی ایفای نقش طبقاتی خود فرو می‌ماند. شوراهای کارگری این سال‌ها پیش از این که توسط رژیم اسلامی تار و مار گردند، خود در پیچ و خم سردرگمی‌ها و فروماندگی‌های منبعث از راه‌حل‌های سوسیال بورژوایی، دموکراسی طلبانه و فاقد بار کمونیستی تحرک لازم برای گسترش مبارزه‌ی طبقاتی ضد سرمایه‌داری را از دست داده بودند. وضعیتی که نیروهای چپ مدعی کمونیسم در حادث شدن آن بیش‌ترین نقش را داشتند.

جنبش شورایی کارگران در شرایط روزهای قبل و بعد قیام بهممن ۵۷، تنها و تنها به‌مثابه یک ظرف کارا و نیرومند جنبش ضد کار مزدی طبقه‌ی کارگر می‌توانست شانس خویش را برای تاثیرگذاری خلاق به نفع طبقه‌ی کارگر به محک آزمون بگذارد. اما برای این کار چاره‌ای نداشت، جز این که به ظرف سراسری اعتراض و مقاومت و تعرض کل طبقه‌ی کارگر ایران در کلیه‌ی قلمروهای حیات اجتماعی این طبقه علیه سرمایه‌داری تبدیل شود. شوراهای یا با طرح یک بدیل عاجل و شفاف طبقاتی در مقابل بورژوازی، با پیوند زدن کارگر نفت و ذوب آهن و آب و برق و راه و ساختمان و معلم و پرستار و راننده، و با در آمیختن همه‌ی اشکال مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه بی‌حقوقی زنان، کار کودک، آلودگی محیط زیست، مبارزه علیه استقرار قدرت سیاسی جدید سرمایه‌داری علیه خفقان و تعرضات بربرمنشانه‌ی این رژیم به آزادی‌های سیاسی، علیه بی‌مسکنی و فقر و فحشاء و گرسنگی، و یا مبارزه برای رفاه

اجتماعی و معیشتی می‌توانستند کل قدرت پیکار طبقه خود را در مقابل سرمایه داری به نمایش گذارند؛ و یا در غیر این صورت، به عنوان نماد عجز و فروماندگی طبقه شان اسیر تهاجمات و سببیت بورژوازی می‌شدند. شوراها قادر به ایفای آن نقش نشدند و لاجرم سرنوشت دوم را تحمل کردند. شوراها می‌توانستند برای متحد نمودن بیش‌ترین توده های طبقه کارگر علیه بی مسکنی شهروندان و توزیع حی و حاضر صدها هزار واحد ساختمانی تحت مالکیت سرمایه داران یا دولت سرمایه داری بین کارگران حداکثر تلاش را به عمل آورند و در این راستا یک جنبش زنده‌ی مسکن رایگان برای همه را سازمان دهند. شوراها می‌توانستند برای سازمان دهی جنبش کارگری حول بهداشت رایگان، آموزش رایگان، ایاب و ذهاب رایگان، مراقبت رایگان از سال خوردگان و... تلاش کنند. می‌توانستند کارخانه ها را از دست سرمایه داران خارج سازند و برای به دست گیری برنامه ریزی کار و تولید مبارزه نمایند. می‌توانستند جنبش کارگری را در راستای تسخیر مراکز خرید و فروش و تبدیل آنها به مراکز توزیع رایگان مایحتاج عمومی شهروندان سازمان دهند. شوراها می‌توانستند با گام زدن در این راه ها، توده های طبقه کارگر را هر چه بیش تر به درون جبهه‌ی واقعی ستیز کار و سرمایه سمت دهند. شوراها قادر به ایفای این نقش نشدند و جنبش کارگری با فروماندن از گشایش جبهه‌ی واقعی نبرد با سرمایه داری در سراسر فرسایش قوا فرو شد و به تدریج آمادگی تحمل شکست گردید.

نکته‌ای که هیچ گاه نباید به دست فراموشی سپرده شود و تاکید و برجسته نمودن آن از جایگاهی اساسی در این مقاله برخوردار است، این است که تسلیم جنبش کارگری در مقابل سرنوشت اخیر بسیار بیش‌تر از این که محصول قدرت تعرض سرمایه داری در آن لحظات تاریخی باشد، حاصل تسلط سالیان متمادی دیدگاه ها و راه حل‌ها و افق پردازی‌هایی بود که جنبش کارگری ایران را به عنوان بخشی از جنبش کارگری دنیا از طی پروسه‌ی سوخت و ساز لازم برای ابراز



وجود مستقل طبقاتی در مقابل سرمایه داری باز داشته بود. غرق بودن فعالین این جنبش و نیروهای چپ مدعی تعلق به طبقه کارگر در مسایلی که به همه چیز ربط داشت و به تنها چیزی که ربط پیدا نمی‌کرد، متشکل نمودن شورایی جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر، غرق بودن این فعالین و این نیروها در مجادلات درون طبقه بورژوازی، در دموکراسی طلبی خلقی، در فزیندی انقلاب یا صف بندی انقلاب و ضد انقلاب، در سازمان دادن جنبش دموکراتیک توده ها، و مانعی عظیم بر سر راه دورخیز آنها برای سازمان دادن جنبش کارگران در جهت مطالبه‌ی مسکن رایگان، بهداشت رایگان، آموزش رایگان، آب و برق رایگان، مختل نمودن پروسه‌ی بازتولید سرمایه و کشاندن طبقه

کارگر با آلترناتیو مستقل طبقاتی خود در مقابل تمامیت سرمایه داری بود.

### درس‌های شکست جنبش کارگری در انقلاب ۵۷

پیش از استنتاج درس‌های شکست، سعی می‌کنم که جمع بستنی از خطوط کلی بحث را در این جا بیاورم. این خطوط عبارتند از:

۱- طبقه کارگر ایران با مبارزات خود در نیمه‌ی نخست دهه‌ی ۵۰، خواه از لحاظ فشار بر معادلات نرخ سود سرمایه‌ی اجتماعی از طریق افزایش مستمر سطح دستمزدها و خواه به لحاظ سیاسی و طرح خود به عنوان تهدیدی علیه حیات سرمایه داری، طبقه‌ی سرمایه دار، دولت سرمایه داری و شرکای امپریالیست و کاپیتالیست آنها در جهان را با معضلی بسیار بزرگ روبرو ساخت؛

۲- این جنبش به رغم جنگ و ستیز مستمر با سرمایه داری در وضعیت عمیقاً بی‌افق، نامتحد، نامتشکل، فاقد فعالین عملی آگاه و بصیر طبقاتی و در یک کلام بسیار ضعیف و آسیب پذیر بسر می‌برد؛

۳- بحران عمیق سرمایه داری ایران زیر فشار سرریز بار بحران سرمایه‌ی جهانی و فشار مبارزات طبقه کارگر بر نرخ سود سرمایه ها، پایه های مادی شروع پروسه‌ی انقلاب را در جامعه پدید آورد. طبقه کارگر ایران در استمرار مبارزات دیرپای ضد سرمایه داری خود به عنوان عظیم ترین نیروی محرک این پروسه وارد میدان کارزار شد؛

۴- در آستانه‌ی وقوع انقلاب، طبقه کارگر تنها در صورتی می‌توانست نقش خویش را به صورت طبقه‌ی مستقل در جنبش جاری بازی کند، که حداقل با طرح یک منشور مشخص حقوق پایه‌ی ضد کاپیتالیستی وارد عرصه‌ی معادلات اجتماعی بشود و حول همین منشور مطالبات، توده های خود را در درون یک جنبش شورایی سراسری متحد و متشکل سازد. در همین راستا، بخش‌های مختلف طبقه خویش از کارگر مولد گرفته تا غیرمولد، یدی تا فکری، شاغل تا بیکار و به بیان دیگر کارگر صنعتی و آموزشی و بخش بهداشت و همی

بخش‌های دیگر را یک جا به هم پیوند زده و نیروی پیکار همه‌ی آنها را به صورت قدرت واحد طبقاتی ضد کاپیتالیستی کارگران به میدان کشد. از این گذشته، بتواند همه‌ی اشکال مختلف مبارزات طبقه کارگر در همه‌ی قلمروهای حیات اجتماعی مانند مبارزه علیه بی حقوقی زنان، کار کودکان و... را حول محور مبارزه‌ی ضد سرمایه داری سازمان دهد؛

۵- علیه کلیه‌ی راه حل‌های بورژوازی ریشه دار و موجود در جنبش کارگری مانند راه حل‌ها و راه کارهای منبعث از سوسیالیسم روسی، ناسیونال چپ، لیبرالی، پان اسلامیستی و... مبارزه کند؛

۶- جنبش کارگری از عهده‌ی این مهم بر نیامد و سرانجام زیر فشار عجز ناشی از طی این فرآیند در وضعیتی سردرگم

و قبل از آن که کورمال کورمال راه تداوم ستیز شفاف طبقاتی خود با سرمایه داری و متشکل شدن در این راستا را پیش بگیرد، اسیر تهاجمات فاشیستی و بربرمنشانهی رژیم اسلامی سرمایه داری شد؛

اگر جمع بست بالا از سیر حوادث سالهای مورد بحث را قبول داشته باشیم و این حوادث را با نگاه یک کارگر کمونیست کندوکاو نماییم، آن گاه درسهای شکست جنبش کارگری در انقلاب ۵۷ به شرح زیر پیش روی ما خواهد بود:

۱- مسالهی اساسی طبقه کارگر بسط و بالندگی و استحکام جنبش طبقاتی خود علیه سرمایه داری در هر برهه و هر سطح از مبارزه طبقاتی است. کارگران منوط به آرایش قوای طبقاتی خود در شرایط مختلف ممکن است درگیر پیکار برای حصول مطالباتی نازل باشند، یا بالعکس به طور بالفعل سرنگونی رژیم سیاسی بورژوازی را تدارک ببینند. آن چه که در همه این حالات اساسی است، درجهی شفافیت و بالندگی و قوام ضد کاپیتالیستی این مبارزات است. پیداست که هر چه کارگران به عمق استثمارشوندگی و بی حقوقی و ستم کشی خویش آگاه تر باشند و هر چه ریشه های این بی حقوقی و ستم کشی و سیه روزی را ژرف تر در سرشت سرمایه جستجو کنند، به همان میزان جنبش طبقاتی و ضد سرمایه داری نیرومندتری خواهند داشت. آگاهی کارگر به استثماری که می شود و ستمی که تحمل می کند، شناخت بیشتر و دقیق تر وی به واقعیتی است که در آن زندگی می نماید و کارگر این آگاهی را اساسا برای تغییر همین واقعیت می خواهد. کمونیسم، همین شناخت، همین آناطومی، برای همین تغییر یا تغییر همین عینیت است. کمونیستها، کارگرانی هستند که در این آگاهی و ژرف نگری و در به کارگیری آن برای این تغییر از سایرین پیشترند. جنبش کارگری بدون کمونیسم به این معنی، بدون کمونیستها، بدون تعمیق مستمر شناخت از آن چه نظام سرمایه داری بر طبقه کارگر روا می دارد و بدون به کارگیری مستمر این شناخت در استحکام و اقتدار بنیهی پیکار طبقاتی اش سخت آسیب پذیر است. جنبش کارگری اگر به هر دلیل چنین رویکردی اتخاذ نکند، به

گاه به وقوع بحرانها و به گاه بروز شرایط انقلابی در جامعه از هیچ آمادگی و تدارکی برای صف آرای مستقل طبقاتی در برابر نظام سرمایه داری برخوردار نخواهد بود. برعکس در صورت اتخاذ چنان رویکردی جنبشی خواهد بود که با سر آگاه در مصاف مستمر علیه استثمار و بی حقوقی کاپیتالیستی به پیش خواهد تاخت و متناسب با آرایش قوای موجودش انتظارات خود را بر بورژوازی تحمیل خواهد نمود. جنبش کارگری نیمه اول دهه ۵۰ ایران به طور مستمر درگیر مصاف با بورژوازی بود و در پروسه وقوع انقلاب بهمین، عظیم ترین نیروی انقلاب بود، اما این جنبش از لحاظ میزان بالندگی و بلوغ و استحکام کمونیستی در وضعیت بسیار بدی قرار داشت. اولین و اساسی ترین درسی که هر کارگر و به طور اخص هر کارگر آگاه و کمونیستی باید از شکست طبقه خویش در انقلاب گذشته بیاموزد، ضرورت و اهمیت تقویت هر چه بیشتر کمونیسم، تقویت هر چه بیشتر بنیهی پیکار ضد کاپیتالیستی این جنبش است؛

۲- بالندگی ظرفیت ضد کاپیتالیستی جنبش کارگری در متشکل شدن این جنبش حول مطالبات پایهی ضد سرمایه داری در هر دوره خود را به نمایش می گذارد. آن چه تا این زمان در میان کمونیستها و فعالین جنبش کارگری رایج بوده است، نفی امکان پذیری متشکل شدن کارگران در یک جنبش ضد سرمایه داری و ارجاع این وظیفه به جمعیتی از نخبگان، خواه نخبگان درون جنبش کارگری و خواه کمونیستهای مکتبی بیرون این جنبش، بوده است. این تفکر که ریشه در سوسیال دموکراسی و کمونیسم روسی دارد، به جنبش کارگری بین المللی و از جمله جنبش کارگری ما لطمه بسیار سنگین وارد کرده است. این نگرش، ریشهی تلاش برای سازمان یابی ضد سرمایه داری جنبش کارگری را تا حدودی خشکانده است. چند سطر بالاتر گفته شد، که کمونیسم نقد آگاه و طبقاتی و ژرف طبقه کارگر به عینیت سرمایه داری و تسری این نقد به پیکار علیه اساس کار مزدی است. بر همین اساس، کمونیسم جنبشی خودجوش و خانه زاد در درون طبقه کارگر است و همین جنبش است

که باید آگاه و آگاه تر، متشکل و متشکل تر، نیرومند و نیرومندتر شود. دومین درس اساسی شکست جنبش کارگری در انقلاب بهمین، این است که باید از هر نوع حزب سازی و گروه پردازی خارج از قلمرو پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر خودداری کنیم. همه تلاش و مبارزه ما باید معطوف به سازمان یابی سراسری اعتراض و مبارزه ضد کار مزدی کارگران باشد. متشکل شدن به طور کلی و متشکل شدن چنین جنبشی به طور خاص، برای کارگران در هر کجا و به ویژه در جامعه ای مانند ایران امری بسیار دشوار و آماج بربرمنشانه ترین تعرضات بورژوازی است. با تمامی اینها، طبقه کارگر نمی تواند به اعتبار سلطه دیکتاتوری هار و عربان از پیگیری تلاش جامع الاطراف برای سازمان یابی ضد کار مزدی جنبش خود چشم پوشد. دیکتاتوری و توحش بورژوازی بر روی راه تلاش در این راستا و بر بسیاری راه کارها و وجوه مختلف فعالیت عملی متناظر با طی این پروسه تاثیر جدی می گذارد، اما اساس امکان پذیری آن را نفی نمی کند. پیچ و تاب آگاهانه و سنجیده در روابط همیشه موجود میان کارگران، حضور فعال و آگاه در فضای زندگی و مبارزه توده های کارگر، آشنایی هر چه بیشتر با شمار هر چه افزون تری از فعالین درون جنبش کارگری، تبدیل این آشنایی به ظرف چاره اندیشی ها و راه حل جویی ها برای پیش برد بهتر و موثرتر مبارزات کارگران در عرصه های مختلف کار و تولید، توسعه مستمر این روابط و تعمیق مداوم مضمون چاره جویی ها و هم دلی ها خود شیرازهی نیرومندی در کار ایجاد این تشکل می تواند باشد. شمار قابل توجه کارگران آگاه کمونیست در قلمروهای مختلف کار و تولید، که هر کدام نفوذ قابل توجهی در میان کارگران حوزه زندگی و کار خویش داشته باشند، نیروی تعیین کننده سلسله جنبانی هستند که به محض پیدایش شرایط مساعد می توانند به ایجاد تشکل سراسری ضد سرمایه داری طبقه کارگر واقعیت بخشند؛

۳- یک مولفه موثر شکست جنبش کارگری در انقلاب بهمین، نگاه عمیقاً غلط کارگران به واقعیت ساختار اجتماعی

و حوزه های حضور طبقاتی و اجتماعی طبقه خویش بود. ده ها هزار معلم معترض و مبارز کمونیست در مراکز آموزشی جامعه همگی خود زیر فشار دید و دریافت‌های رایج سوسیال بورژوازی، برای خود شناسنامه‌ی طبقه‌ی متوسط جعل کرده بودند و میلیون‌ها کارگر قلمروهای دیگر نیز به آن‌ها به چشم طبقه‌ی متوسط می‌نگریستند. این مساله در مورد پرستاران و کارگران بخش دارو و درمان و کارگران برخی حوزه‌های دیگر نیز مصداق داشته است و مصداق دارد. پیداست که این نوع نگاه، طبقه‌ی کارگر را از هم می‌پاشد و قدرت این طبقه را به شدت تجزیه می‌کند. تلاش برای پیوند زدن همه‌ی این بخش‌ها در یک جنبش سراسری ضد سرمایه داری، یک درس مهم دیگر از شکست جنبش کارگری در انقلاب بهمن است؛

۴- جنبش کارگری تاریخا و در فاصله‌ی سال‌های ۵۷ تا ۵۹ به طور اخص از نفوذ گسترده‌ی آلترناتیوها، خط مشی پردازی‌ها، افق پردازی‌ها و سیاست گذاری‌های ناسیونال چپ و سوسیال بورژوازی، کوبنده ترین ضربات را تحمل نموده است. در انقلاب بهمن به گونه‌ای که دیدیم، همین راه حل‌ها در منحرف نمودن طبقه‌ی کارگر از مسیر پیکار ضد کار مزدی، در تکه پاره کردن جنبش کارگری، در دامن زدن توهومات بورژوازی در درون جنبش کارگری و... بدترین نقش را ایفا نمودند. همه‌ی این گرایش‌ها در همین حال حاضر نیز به ادامه‌ی تلاش‌های گذشته‌ی خود مشغول‌اند. بحث‌های کشف پیرامون معجزه آفرینی انباشت صنعتی در سرنوشت کارگران، ارجاع مضلات زندگی توده‌های کارگر به وزن سنگین تر سرمایه‌ی تجاری در قیاس با صنعتی، ستایش سندیکا سازی، و نوع این‌ها از جمله‌ی این توهم پراکنی‌های مسموم است. یک درس اساسی شکست طبقه‌ی کارگر در انقلاب بهمن، درک اهمیت هر چه بیشتر نقد مارکسی، طبقاتی و کمونیستی کلیه‌ی راه حل‌ها و افق آفرینی‌های کاپیتالیستی است؛

۵- یکی از بزرگ ترین درس‌های این شکست، درک اهمیت هم پیوندی میان اعتراض ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر در کلیه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی است. جنبش زنان، جنبش علیه خفقان و دیکتاتوری و نبود آزادی‌های سیاسی،

جنبش علیه آلودگی محیط زیست، علیه کار کودک، علیه بی مسکنی، بی بهداشتی، علیه بیکاری و علیه همه‌ی سیه روزی‌های دامن گیر طبقه‌ی کارگر، همه و همه ریشه در وجود سرمایه داری دارند. به همین دلیل، همه‌ی این جنبش‌ها باید سنگرهایی از یک جبهه‌ی گشوده‌ی جنگ سراسری علیه کار مزدی باشند. یکی از عوامل موثر در شکست طبقه‌ی کارگر ایران در انقلاب ۵۷، تفکیک این عرصه‌های مختلف پیکار از محور واقعی ستیز ضد سرمایه داری بود. این حرف که گویا باید اول برای دموکراسی و آزادی‌های سیاسی انقلاب کرد و پس از آن وارد مصاف با سرمایه داری شد، این که اول باید حق تشکل و تحزب به دست آورد و بعد جبهه‌ی مبارزه با سرمایه داری را گشود، این که اول باید به ستم کشی زنان پایان داد و پس از آن پرچم کمونیسم را افراشت، و فراوان تلقی‌ات دیگر از این نوع، به طور قطع در انصراف فعالین و نیروهای چپ مربوط به جنبش کارگری از تلاش آگاهانه و نقشه مند برای سازمان دادن پیکار ضد کار مزدی طبقه‌ی کارگر و به ویژه از پیگیری این تلاش در آستانه‌ی وقوع قیام بهمن و ماه‌های پس از آن، تاثیر سرنوشت ساز داشته است؛

۶- در شرایط تشدید تشنت و تعارضات درونی دولت‌های سرمایه داری و در دوره‌های اوج گیری خیزش‌ها و تعرضات توده‌های کارگر، مساله‌ی «تسخیر قدرت سیاسی» نخستین سخنی است که تاکنون فعالین جنبش کارگری و کمونیست‌ها را به خود مشغول می‌کرده است. پیداست که طبقه‌ی کارگر باید از هر فرصتی برای به زیر کشیدن و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی تلاش کند. اما مساله‌ی بسیار اساسی‌تر این است که پرولتاریا باید از درون جنبش ضد کار مزدی خود و با نیروی این جنبش ماشین دولتی سرمایه را درهم بشکند. کمونیست‌ها و فعالین جنبش کارگری ایران در پروسه‌ی وقوع انقلاب بهمن از درک این مهم به کلی عاجز ماندند. با پیدایش شرایطی که معمولا به «وضعیت انقلابی» شهرت دارد، آن چه برای جنبش کارگری در درجه‌ی اول اهمیت قرار می‌گیرد، سازمان دادن شوراها‌ی خود برای خارج نمودن برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی از

دست بورژوازی است. شوراها‌ی که می‌کوشند تا بیش‌ترین بخش توده‌های کارگر را در خود متشکل ساخته و در تمامی قلمروها قدرت طبقه‌ی کارگر را علیه تسلط سرمایه بر شرایط کار و تولید و زندگی کارگران به مصاف بکشند. شوراها‌ی که کارخانه‌ها، فروشگاه‌های بزرگ و متوسط، واحدهای ساختمانی تحت مالکیت دولت و سرمایه داران، مدارس، بیمارستان‌ها و سایر قلمروهای کار و زندگی اجتماعی را عرصه‌ی حضور و دخالت گری خود قرار می‌دهند، کل امکانات اجتماعی را از سیطره‌ی قدرت سرمایه خارج می‌سازند و در راستای نیازهای معیشتی و رفاهی انسان‌ها برنامه ریزی می‌کنند. جنبش کارگری باید با عبور از این گذرگاه‌ها و میادین پیکار، قدرت سیاسی سرمایه داری را به زیر کشد و سازمان شورایی و سوسیالیستی کار و تولید کارگران را مستقر نماید.



اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه: — در رد یا قبول مطالب آزاد است. علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده آن خواهد رسید؛ — فقط مقالاتی را برای چاپ در نظر می‌گیرد که برای این نشریه فرستاده شده باشند؛ — در تلخیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌خواهید مطلب شما تلخیص شود، حتما این را قید کنید؛ — تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛ — نسخه‌های ارسال را پس نمی‌فرستد؛ — اگر ترجمه می‌فرستید، یک نسخه از اصل مطلب را هم ضمیمه آن کنید؛